**روان خوانی: چرا زبان فارسی را دوست دارم؟**

پاسخ من به کسی که از من می‌پرسد چرا زبان فارسی را دوست داری، چه می‌تواند باشد؟ نخست می‌باید بگویم دوست داشتن، لفظ مناسبی برای بیان این دلبستگی نیست و به جای آن بهتر است از عشق ورزیدن استفاده کنم.

امّا چرا به زبان فارسی عشق می‌ورزم؟ پاسخ من این است که زبان فارسی نه فقط مرا به فارسی‌زبانان جهان و ایرانیان معاصر و هموطنانم پیوند می‌دهد و موجب همدلی و همزبانی من با آنان می‌شود که مرا با گذشته‌ها نیز همراه و هم‌نوا و هم‌آواز می‌سازد.

به کمک زبان فارسی می‌توانم پای سخن دانشمندان و حکیمانی بنشینم که در طول قرن‌های گذشته، سخنان عالمانه و حکمت‌آمیز خود را به زبان فارسی بیان کرده و به یادگار گذاشته‌اند.

با زبان فارسی می‌توانم اندرز استادان اخلاق را بشنوم. همچنین می‌توانم با فهم معارف و مناجات مؤمنان و عارفان بزرگ، دل به آنان بسپارم و به معبود و محبوب آنان ایمان بیاورم و با او راز و نیاز کنم.

آری، به زبان فارسی عشق می‌ورزم؛ چون با دانستن این زبان می‌توانم احساسات و افکار ایرانیان و فارسی زبانان دیروز و امروز را درک کنم و در غم‌ها و شادی‌ها و بیم‌ها و امیدهای آنان شریک شوم و همچون آنان به آنچه دوست داشته‌اند، مهر بورزم و آنچه را دشمن می‌شناخته‌اند، دشمن بدارم.

این زبان فارسی است که به من توانایی و فرصت می‌دهد تا ترانه‌هایی را که مادران در نیمه شب‌ها در کنار بستر و بالین کودکان خود می‌خوانده‌اند، بشنوم و نسیم مهربان لالایی آنها را، مانند پری لطیف که بر گونهٔ من کشیده می‌شود، لمس کنم. با زبان فارسی با زنان شالی‌کار در شالیزارهای میهنم همگام و همدست باشم، با پهلوانان در ورزش خانه‌ها شاهنامه بخوانم و پای بکوبم.

زبان فارسی، موسیقی دل‌نوازی است که یک عمر در گوش من خوانده شده و دلم را به وجد آورده است. این زبان به چشم‌انداز سرزمین من وسعت می‌دهد و مرا از مرزهای امروز فراتر می‌برد و با مردمان چین، هند، پاکستان، تاجیکستان و افغانستان یگانه می‌سازد. احساس می‌کنم که هرجا فارسی زبانی بوده و هست، همان جا وطن من است؛ بلکه خانهٔ من است.

زبان فارسی، ریشه‌ای است که با آن به خاک وطنم بسته شده‌ام و فرهنگ سرزمین خود را با این ریشه از خاک می‌مکم و با تغذیه از آن زنده می‌مانم و می‌رویم و می‌بالم و گل می‌دهم و گل می‌کنم.

آری، این چنین است که هر وقت نظم و نثری دلپذیر و شیرین و استوار به این زبان می‌خوانم و می‌شنوم، شادمان می‌شوم و زبان به تحسین می‌گشایم و هرگاه می‌بینم زبان یا خطّ فارسی، خوار شده و خدشه و خطری بر آن وارد آمده است، غمگین و تلخ کام می‌شوم. حکایت من و زبان فارسی همان است که شاعر گفته است:

«گر بر کَنم دل از تو و برادرم از تو مهر آن مهر که افکنم آن دل کجا برم؟»